

## نقدی بر

# «هگل و جامعه مدرن»\*

قاسم زائری

### مقدمه

پرسشها پردازد.  
 زمانی که هگل به تدوین نظام اندیشه خود می پرداخت، دو جریان فکری رواج تام داشت. نخست؛ بیانگر باوری<sup>۱</sup>، اعتراضی علیه برداشت جریان اصلی روشنگری از انسان؛ که در برداشت اخلاقی اش، فایده باور و در فلسفه اجتماعی اش، اتم باور است. بیانگر باوری، که هر در و دیگر متفکران بنیان نهادند، تصویری از انسان به مثابه موجودی بیانگر ارائه می داد که وحدتی بیانگرانه دارد، انسان باید در ارتباط با دیگر جنبه های معنایی فهمیده شود.

چارلز تیلور در کتاب مهم «هگل و جامعه مدرن»<sup>۱</sup>، به دنبال این است که بازخوانی تازه ای از نظام اندیشه ی هگل ارائه دهد. برای این کار، او در بخش اول کتاب، به شرح برخی جنبه های منظومه نظری هگل می پردازد که با توجه به رویه دشوارنویسی هگل، جالب توجه می نماید. او ادعا می کند که مضامین هستی شناختی هگل، امروزه، کاربرد چندانی ندارد؛ لکن فلسفه هگل قابل بازیابی است. در ادامه نیز تیلور به دنبال آن است که برخی از مضمونهای فلسفی او با برخی از پرسشها و خواسته های مطرح در فلسفه اجتماعی و سیاسی زمان ما هماهنگی دارد و سعی می کند که به بررسی برخی از این

۱. تیلور چارلز، «هگل و جامعه مدرن»، ترجمه ی منوچهر حقیقی راد، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰.

دوم؛ جریان آزادی اخلاقی که در ضدیت با عینی‌کنندگی اندیشه روشنگری و مخالفت با عینی‌کردن طبیعت انسانی سر بر می‌آورد. شخصیت اصلی این جریان، امانوئل کانت است. بنا بر نظر کانت، اخلاق را باید در تمایز کامل از انگیزه‌های خوشی و لذت در نظر گرفت. حکم اخلاقی، بی‌چون و چرا بوده و به‌گونه‌ای بی‌قید و شرط الزام‌آور است. مفهوم آزادی ریشه‌ای در این جا بدین معناست که انسان، استقلال خود را از تمامی ملاحظات و انگیزه‌های طبیعی و نیز علیت طبیعی که بر آنها حاکم است، اعلام کند. بر این اساس، زندگی اخلاقی، مبتنی بر نوعی خودفرمانی<sup>۳</sup> است که هرگونه انحراف از آن؛ چه تعیین‌شدگی اراده توسط ملاحظات بیرونی یا هر نوع آمریت حتی از جانب خدا، به عنوان دگرفرمانی<sup>۴</sup> محکوم است.

حس‌شدنی بود. بازگشت به وحدت نخستین امکان‌پذیر نبود لکن انسان می‌توانست با رشد تواناییهایش به تلفیق عالی‌تری دست یابد که طی آن به یگانگی برسد. این یگانگی ناشی از آگاهی تأمل‌گرایانه و فائق آمدن بر تقابلهایی بود که زمانی ضروری می‌نمودند. برای غلبه بر این تقابلهای، باید طبیعت را بر بنیاد روح برنهاد که به نوعی امر معنوی نیل می‌کند. چنین تحولی (تغییر شالوده طبیعت بر بنیادی معنوی) انواع گوناگونی از جهان‌بینیهای رمانتیک را پدید آورد که بر اساس آن، انسان نه تنها جزئی از جهان محسوب می‌شد بلکه بازتاب‌دهنده کل جهان نیز بود. به عبارتی، زندگی خلاق طبیعت و نیروی خلاق اندیشه بر هم منطبق می‌شوند؛ انسان توانایی شناخت طبیعت را پیدا می‌کند، به این دلیل که خود نیز از همان جوهر طبیعت است. شناخت طبیعت نیز نه با جدایی از آن بلکه از آمیزش و پیوند با آن حاصل می‌شود. روح کیهانی طبیعت به دنبال کمال است و جایگاه این خودآگاهی، ذهن انسان است. ذهن انسانی، بستری برای خود بیانگری روح کیهانی است. در چنین حالتی است که انسان به گسترده‌ترین وحدت با طبیعت یعنی وحدت با روح متجلی در طبیعت دست می‌یابد. رمانتیکها و سرآمد آنها شلینگ درصدد خلق چنین تصویری از رابطه انسان و طبیعت بودند.

هگل متعلق به نسلی از متفکران است که به دنبال تلفیق این دو جریان و وحدت بین آزادی ریشه‌ای و بیانگر باوری هستند. شلگل به اتحاد میان گوته و فیشته؛ و شلایرمآخر و شلینگ به دنبال وحدت میان کانت و اسپینوزا بودند. ایده تلفیق در سطح عام‌تری به اتحاد میان دوران باستان و دوره مدرن می‌انجامید. یونان باستان، نمونه کامل وحدت بیانگرانه انسانی بود، لکن این وحدت، اینک از دست رفته بود.

انسان برای رسیدن به آزادی ریشه‌ای، باید از درون دو پاره شود تا امکان رشد یابد. رشد آزادی و خرد مستلزم جدایی از طبیعت و امر

خدا باوری سنتی، خدا می نامد. روحی که به عنوان روح تنها از راه خدا زندگی می کند. انسان محمل روحانی این خدا به مثابه آگاهی، عقلانیت و اراده است. اهداف و مقاصد این روح به عنوان شالوده معنوی جهان، با انسان به عنوان روح متناهی متفاوت است. به عبارتی،

روحهای متناهی در خدمت این اهداف و مقاصد هستند.

رومانتیکها بر شهود یعنی درک بی واسطه و ترکیب کننده از کل تأکید و آن را در گفتمان هنر جستجو می کردند. آنها با خرد مخالف بودند، چرا که آن را در ذات خود، متمایل به جدا کردن و تمایز گذاشتن و تقسیم اجزاء می دانستند. دیگر اینکه خرد، آزادی ذهنی را به واسطه مرزهای تثبیت کننده ی معین، محدود می کرد. هگل، اتکای به شهود را به معنای فنای خویشتن در جریان عظیم زندگی و دست کشیدن از

خودفرمانی می دانست. او ایرادهای وارد بر خرد را رد می کند و بر این باور است که در نهایت، آزادی، آنجا بروز می یابد که خرد محض قانون گذار باشد و جوهر آزادی خودفرمان، شفافیت کامل فهم عقلانی است.

هگل برای رها شدن از شهود و فائق آمدن بر مشکلات خرد، خواستهای بی پایان آزادی و خرد نظم یافته و متناهی را در مفهومی از نامتناهی به سازگاری می رساند. برای این منظور، هگل میان «فهم» و «خرد» تمایز می گذارد. فهم واجد همان ویژگیهایی است که رمانتیکها به عقلانیت نسبت می دهند یعنی تمایز می گذارد

و تقسیم می کند. از سوی دیگر، خرد، وجه عالی تری از اندیشه است که این تمایزات را دوباره به حرکت در آورده و به وحدت می انجامد. روح مطلق وظیفه گرد هم آوردن وحدت و جدایی را به عهده دارد؛ مطلق، همانی همانی و ناهمانی است.

هگل بر این باور است که با درکی همه جانبه تر از هر یک از سویه های تقابل و منتهاهای دو پارگی، در خواهیم یافت که هر سویه و منتها، نه فقط در تضاد با منتهای مقابل بلکه همچنین، با آن یکی است. رابطه همانی و تقابل، نمی تواند کاملاً جدای از یکدیگر باشند زیرا هیچ یک بدون دیگری نمی تواند وجود داشته باشد و نوعی ارتباط دورانی با یکدیگر دارند. تقابل از دل همانی پیشین بیرون می آید و همانی نیز ضرورتاً تقابل را پدید می آورد.

#### ۱- برداشت هگل از سوژه

هگل از سوژه، برداشتی خود تحقیقی<sup>۵</sup> است که با دوگانه باوری دکارتی و پسادکارتی، ضدیت دارد. هگل ضمن نقد تلقی از سوژه در سنت ارسطویی، رویکرد دوگانه باوری و نیز بیانگر باوری هر در، بر این باور است که سوژه و کرد و کارهای آن، هر اندازه که معنوی باشند، به گونه ای گریزناپذیر تن یافته اند. این تن یافتگی دو سویه دارد: به مثابه حیوان عقلانی و به منزله هستی بیانگر. موجود زنده، کلیتی

## تأملی در

## «خاستگاه‌های خویشتن»\*

فرانسیس آدنی

برگردان: حمید پورنگ

بدون شک کتاب «خاستگاه‌های خویشتن» چارلز تیلور یکی از مهم‌ترین پژوهشها در فلسفه اخلاق و تاریخ اندیشه در دهه‌های اخیر است. در این اثر سترگ و روشن بینانه، او در مورد روابط بین هویت<sup>(۱)</sup> و خیر<sup>(۲)</sup> حدقلل به چهار شیوه بحث می‌کند. او روایتی تاریخی از شکل‌گیری هویت مدرن در رابطه با خیرهای اخلاقی و مناقشات را نشان می‌دهد. او یک اخلاق مدرن در مورد نیک خواهی<sup>(۳)</sup> و عدالت<sup>(۴)</sup> جهان شمول را که به طور گسترده‌ای در غرب پذیرفته شده است صورت‌بندی می‌کند. تیلور همچنین جدایی فزاینده اخلاق مدرن را از خاستگاه‌های خداشناسانه<sup>(۵)</sup> و روشنگری که بنیاد این اخلاق محسوب می‌شوند، توصیف می‌کند. سرانجام او سه منبع برای یک «فرااخلاق»<sup>(۶)</sup> که می‌تواند وضعیت اخلاق مدرن را بهبود بخشد، پیشنهاد می‌کند. دو تا از آنها منحصراً مدرن هستند و از توسعه خویشتن<sup>(۷)</sup> مدرن ناشی می‌شوند.

تیلور این وظیفه را با دانشی عمیق و گسترده در مورد تفکر فلسفی آنگلو اروپایی و تنگناهای معرفت‌شناختی آن انجام می‌دهد. تیلور با بهره‌گیری از آراء هایدگر در مورد تاریخیت هستی<sup>(۸)</sup> ادعا می‌کند که روایت تاریخی فی نفسه محمل معنا<sup>(۹)</sup> محسوب می‌شود. تیلور با رد تئوریهای انگاره‌ساختی<sup>(۱۰)</sup> و علی معلولی تبیین، نوعی آزادی انسانی موقعیت‌مند را در

\* Frances S. Adeney, "BOOK REVIEW: Sources of the Self: The Making of the Modern Identity", in "Theology Today", Vol 48, No.2, July 1991, pp. 204-10.



کارکردی دارد و صرفاً پیوندی زنجیره‌ای از اجزاء مختلف نیست. هگل درصدد است تا مفهوم پیوستگی موجودات زنده را که با فلسفه دکارت، آسیب دیده بود را بازسازی کند. او انسان را کلیتی می‌داند که واقعیت آگاهی درنگنده<sup>۶</sup> هیچ جنبه‌ای از آن را بی‌تأثیر نگذاشته است. چنین رویکردی، علاوه بر پیوستگی موجودات زنده، بر ایده سلسله مراتبی بودن هستی نیز صحنه می‌گذارد. در اینجا، هگل، جنبه‌ای از ایده آلیسم کانتی را نیز به نظام فکری خود وارد می‌کند و نتیجه می‌گیرد آگاهی در معنایی زندگی را نفی می‌کند، یعنی انسان به گونه‌ای گریزناپذیر، در رویارویی با خویشتن است. خودبسنده‌گی اندیشه عقلانی در انسان خردورز آگاه و شناسنده تنها با جداکردن خود از طبیعت. درونی و بیرونی. میسر است. لذا نوعی دوپارگی و ناسازگاری درون انسان پدید می‌آید و این همان چیزی است که انسان در روند حرکت خود به آن دست می‌یابد. از این سخن، می‌توان نتیجه گرفت که انسان دارای تاریخ است. طی این جریان، انسان به کسب فهم و صورتها و شکل‌های فرهنگی نائل می‌شود.

انسان همواره در تقابل میان اندیشه و زندگی و نیز خرد و طبیعت باقی نمی‌ماند و هر دو پس از دگرگونی، به وحدت عالی تری می‌رسند. این وحدت متعالی، با وحدت اولیه تفاوت دارد. این وحدت آگاهانه و ذاتاً عقلانی است و بر مبنای